

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

عرض کردیم از آیاتی که می شود این مدعا را اثبات کرد که اصل وجود حکومت در دین مورد اهتمام خداوند متعال در قرآن کریم است، آیات خلافت است. در دو جلسه گذشته یک مقداری از این آیات را مورد بحث قرار دادیم.

1. ادامه تفسیر آیه 55 نور

1.1. خلافت تکوینی و تشریعی

در یک برداشت اجمالی می توانیم بگوییم در قرآن کریم خلافت تکوینی برای انسان قرار داده شده «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» چون جعل تکوینی است مسئله مربوط به خلقت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است. چون جعل در این آیه، جعل تکوینی است پس متعلقش هم باید تکوینی باشد؛ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» این خلافت، خلافت تکوینی می شود. اما آیاتی که به انبیاء می فرمایند: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، این جعل، جعل تشریعی است و چون جعل تشریعی است متعلقش هم یعنی خلافت باید یک امر تشریعی باشد. در این آیه محل بحث هم آیه 55 سوره مبارکه نور «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»، این وعده، وعده تکوینی نیست؛ بلکه تشریعی است. یعنی خدا می فرماید در همین عالم دنیا من یک سنتی دارم و یک قانونی دارم و آن اینست که «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» را خلیفه قرار می دهم. عرض کردیم استخلاف، یعنی جعل شخص آخر خلیفه. یک شخص دیگری را خلیفه قرار دادن، این را تعبیر به استخلاف می کنند.

پس ما در قرآن هم خلافت تکوینی داریم و هم خلافت تشریعی. خلافت تکوینی برای همه انسان هاست. درست است شأن نزول درباره حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و خلقت آدم بوده ولی هر انسانی تکویناً خلیفه الله است. هر انسانی مظهر خدای تبارک و عالی است تکویناً و این خودش بحث مفصلی دارد که استخلاف تکوینی یعنی چه! اما خلافت تشریعی به معنای حکومت است، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» این خلافت تشریعی است، خلافت تشریعی به معنای حکومت است. یک شعبه ای از خلافت تشریعی، قضاوت است و الا اصل خلافت تشریعی همان مسئله حکومت است و اینکه مردم باید در دایره حکومت این نبی یا این ولی خدا قرار بگیرند.

ما خلیفه ی در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» را با خلیفه ی «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، نمی توانیم یک معنا در نظر بگیریم. آنجا قرائن وجود دارد بر اینکه این جعل،^[1] تکوینی است چون خدای تبارک و تعالی در مقام خلقت آدم است و به ملائکه خبر می دهد و لذا ملائکه عرض کردند به خدای تبارک و تعالی «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا»، این یفسد هم تکوینی است، یعنی

کارش این است. یعنی ذات این موجود این است؛ «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»، یعنی ذاتش این است؛ اینها همه قرینه است بر اینکه این جعل تکوینی است نه جعل تشریعی. اما در آن آیه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم» این «فَاحْكُم» که همان حکومت است باز قبلاً آیات حکم را مورد بررسی قرار دادیم و گفتیم حکم یکی از مصادیقش قضاوت است؛ «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، حکومت باید «بِالْحَقِّ» باشد؛ بر اساس قانون الهی باشد نه با هوا و هوس خودت! نه با میل شخصی خودت! حکومتی که اسلام مطرح می‌کند بر محور حق است. بر محور دستور خداست. یعنی هیچ امیال نفسانی و هوا و هوس‌های نفسانی نباید در آن باشد؛ همین که امام رضوان الله تعالی علیه در جواب آنهایی که می‌گفتند ولایت فقیه استبدادی است؛ می‌فرمود استبداد - با این بیانی است که من دارم عرض می‌کنم - موضوعش در جایی است که هوا و هوس و امیال نفسانی در آن دخالت داشته باشد؛ اما جایی که موضوع حق است؛ «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، مثلاً در واجبات، در محرمات، در معاملات، در عبادات، در اطعمه، در اشربه، هر چه که حق است؛ باید حکم بر اساس آن باشد، این استبداد نیست.

یک ذهنیتی در ذهن ما هست که حکم به حق یعنی قضاوت، حال آنکه این درست نیست بلکه حق در همه چیز؛ عبادت حق داریم و عبادت باطل داریم. در معاملات هم معامله حق داریم و معامله باطل داریم، نکاح حق داریم و نکاح باطل داریم، جزای دنیوی، حدود و دیات به حق داریم و باطل داریم، «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». این قرینه می‌شود بر اینکه جعل در این «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» جعل تشریعی باشد، وقتی جعل تشریعی شد، خلافت هم خلافت تشریعی می‌شود.

سبک قرآن همین است؛ یعنی یک موضوعی در یک آیه ممکن است محدود باشد و در ذیل آیه کبرای کلی بیان می‌کند، یا آیه بعد یک کبرای کلی بیان می‌کند. نمی‌شود بگوئیم چون در آیه قبل اختلاف بوده پس این هم همین است. اولاً در این آیه، بحث اختلاف نیست؛ «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». نه اینکه هر جایی مردم اختلاف کردند به تو مراجعه کردند تو حکم به حق کن. این یک مصداقی از آن معنایی است که آیه دارد. تو در میان مردم حکم کن یا حکومت کن اما در محور حق. در جاهایی هم که اختلاف کردند قضاوت به حق کن، این یک مصداقش هست. عرض کردم آیات حکم را بررسی کردیم در لغت هم حکم به معنای قضاوت نیامده، حکم یک مصداقی از آن معنایی که دارد قضاوت است؛ حکم یعنی منع، یعنی یک حرفی که فصل الخطاب است، فصل الخطاب اعم از باب اختلاف در نزاع‌ها باشد یا غیر نزاع باشد. می‌گوئیم فصل الخطاب در حلال و حرام کیست؟ فصل الخطاب خداوند است. ما نمی‌توانیم یک چیزی را خودمان حرام یا حلال کنیم، یا رئیس یک کشوری بگوید این حلال و آن حرام است؛ کسی حق ندارد بگوید. خدا می‌تواند حکم کند چه چیزی حرام و چه چیزی حلال است.

1.2. غایت خلافت تشریعی

این خلافت تشریعی غایتش این است که مردم وارد شرک نشوند. اگر قانون خدا جاری نشود همه مبتلا به شرک می‌شوند. همه از راه توحید خارج می‌شوند. اصلاً این قانون الهی برای این است که همه آن معرفت حقیقیه به خدای تبارک و تعالی را پیدا کنند یعنی همان مطلبی که قبلاً هم از مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه گفتیم و خیلی مطلب محکمی است. ایشان می‌فرماید: تمام قوانین اجتماعی اسلام مقدمه‌ی قوانین عبادی فردی است. قوانین فردی مقدمه است برای معرفت الله، برای رسیدن به معرفت خدا. بعد می‌گویند اگر از این قوانین اجتماعی و این قوانین فردی یک خلل مائی به وجود بیاید، در این منظومه‌ی قوانینی که داریم آدم بخواهد یکی را جابجا کند، یک حلالی را حرام کند یا بالعکس، چه در قوانین اجتماعی و چه فردی، باب معرفت الله بسته می‌شود و نمی‌تواند معرفت الله پیدا کند. یعنی اگر کسی نماز صبحش را سه رکعت خواند این نمی‌تواند معرفت الله پیدا کند. اگر نماز ظهرش را بر غیر از آنچه خدا فرموده یا سایر واجبات، چه عبادی و چه غیر عبادی، بر طبق آنچه که خدا فرموده، حالا آدم چطور بخواهد تشریع کند؛ فرض کنید اگر یک برقی را به یک منبعی متصل کنند و به وسیله آن منبع هزاران لامپ روشن شود، اگر در آن منبع که سیستمی دارد یک خلل پیدا شد تمام اینها از بین می‌رود! این عبادات و این دستورات اسلام هم همین است.

اصل، معرفت به خداست. بهشت را هم خدا قرار داده، اهل ایمان و عمل صالح هم آنجا می‌روند ولی فوق آن مقصود است. نقل شده که یک منبری و سخنران از نِعَم بهشت می‌گفت؛ یک کسی گفت خدا همین دنیا این نِعَم را می‌گذاشت ما همین‌جا باقی می‌ماندیم برای همیشه، این خورد و خوراک را همین‌جا می‌گذاشت. چرا یک عالم دیگری را قرار بدهد؟ این فرد توجه ندارد که اصل معرفت خداست. اصل کمال است. اصل این است که وجود ما گوشه‌ای از خدا بشود؛ وجود ما الهی بشود و بالا برویم، این اصل است. بهشت و نعمات بهشتی هم جزای تبعی است و در مرحله‌ی دوم قرار دارد.

ایشان از این جهت، بیان می‌کند که حکومت مجموعه‌ی اینهاست. یعنی قوانین اجتماعی و فردی جزئی از اجزای حکومت است. شما یک وقت حکومت را فقط قوانین اجتماعی می‌گیرید که این درست نیست، حکومت یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید نماز بخوان، روزه بگیر، جنگ برو، اینها همه حکومت می‌شود، جنگ جزء قوانین اجتماعی است، جهاد جزء قوانین اجتماعی است، امر به معروف و نهی از منکر جزء قوانین اجتماعی است.

اشکال: خلافت تکوینی با آیه‌ی بعدی «علم آدم الاسماء كلها» سازگار نیست.

جواب: معنای علم این نیست که انسان به علم حصولی عالم به اسماء الهی می‌شود! اصلاً وجود انسان مظهري از اسماء الهی است. خدا علم دارد این هم علم دارد. خدا قدرت دارد این هم قدرت دارد. خدا حیات دارد این هم حیات دارد. خدا خلق دارد و این هم خلق دارد. نفس ما خالق است، شما در نفس‌تان می‌توانید یک موجود عجیب و غریب را خلق کنید. این رمان‌هایی که نوشته می‌شود خیلی‌هایش خلق نفس است. خلق گوشه‌ای از صفات خداست. خالقیت، اینها در موجودات دیگر نیست لذا انسان مظهر اسماء خداست. مظهر تکوینی اسماء خداست. البته این مظهر تکوینی ممکن است یک عواملی در کنارش بیاید مثل عبادت، علم، درس و ... این رشد می‌کند. این اسماء الهی دائماً در انسان رشد می‌کند و هر آئی از انسان یک وجود جدیدی را ایجاد می‌کند و از آن طرف ممکن است شیطان بیاید غلبه پیدا کند به طور کلی این انسان بشود؛ «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^[2] من در این تفاسیر ندیدم ولی علی القاعده باید تصریح کرده باشند که این «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» در قضیه حضرت آدم با «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» دو جور جعل است، آن جعل تکوینی است و این هم جعل تشریعی است.

خدا این‌طور نبود که آدم را خلق کند و بعد جبرئیل را بفرستد بگوید یکی از اسامی خدا حی، یکی از اسامی خدا قیوم، این‌طور نبوده! خلق حضرت آدم مقرون به علم به اسماء است به نحو علم حضوری.

از بحث خیلی دور نشویم ولو اینکه این بحث‌ها هنوز حَقِّش ادا نشده است. ما هم نمی‌توانیم حَقِّش را ادا کنیم. انسان به تفاسیر که مراجعه می‌کند، متوجه می‌شود که هزاران نفر هم جمع شوند نمی‌شود حق قرآن ادا شود. این قرآن، یجری مجری الشمس و القمر است ولی باز همین تفکیک کنند که ما دو جور جعل داریم، یک جعل تکوینی و یک جعل تشریعی داریم، یک خلافت تکوینیه داریم، حتی در عبارت علامه هم نیامده، البته شاید هم در یک جاهای دیگر باشد.

سؤال: چرا مباحث حکومت در کتب فقهی فقیهان نیامده است؟

جواب: چون تصور اینکه فقیهان شیعه بتوانند حکومت در عصر غیبت داشته باشند را نمی‌کردند. همان زمانی که امام رضوان الله علیه حرکت کرد حتی خودش نمی‌دانست که به این نتیجه می‌رسد! شما نامه‌های امام را در نجف ببینید برخی از بزرگان به امام نامه نوشتند و جواب‌های امام خواندنی است. البته سر قضایای شخصیه و بیتیه و مرجعیت است که امام در یکی از جوابها می‌نویسند من که دارم سال‌های آخر عمر خودم را طی می‌کنم هرگز به این مسائل فکر نمی‌کنم. حتی نویسنده محترم می‌گوید اصحاب شما این حرف را راجع به فلان آقا زدند جلوی اینها را بگیرید؛ ایشان می‌گویند من اصحابی ندارم و کسی را ندارم. ایشان نوشتند من از وقتی وارد نجف شدم با خدا عهد بستم که نسبت به تنقیص کسی یا تعریف کسی کلمه‌ای و شطر

کلمه‌ای نگویم و دارم روزهای آخر عمر خودم را طی می‌کنم. خود امام اصلاً فکر نمی‌کرد به این نتیجه برسد. یاران امام هم فکر نمی‌کردند.

مرحوم والد ما وقتی به یزد تبعید شدند (ما هم خدمت ایشان بودیم)، ایشان شرح تحریر الوسیله را در همان ایام تبعید در یزد شروع کردند. این را بعدها که انقلاب پیروز شد، فهمیدیم چون تا قبلش ما هم نمی‌دانستیم آن چه نوشته‌اند شرح تحریر الوسیله امام است. می‌خواستند مکتوم بماند. زمان طاغوت بود و اصلاً نمی‌شد رساله فارسی امام را خرید و فروش کرد. ایشان فرمودند من فکر کردم آقای خمینی (به تعبیر آن زمان) حرکتی را آغاز کرد این همه بر حوزه‌ها و شیعه حق دارد و الان هم نجف است و سال‌های آخر است؛ من باید کاری کنم که این مرد تا اندازه‌ای در حوزه‌ها باقی بماند. فرمودند خدا این مطلب را به نهم آورد که شرحی بر کتاب ایشان بنویسم که 27 جلد است. یاران امام هم فکر نمی‌کردند که امام به این نتیجه می‌رسد ولی این عنایت خدا شد. واقعاً یک عنایت خاصی از خدای تبارک و تعالی شد؛ حالا تا چقدر قدر این عنایت را بدانیم.

در دهه اول و دوم انقلاب مرحوم والد ما همیشه می‌فرمودند خدا تضمین نداده که این انقلاب را نگه دارد. این بستگی دارد به اینکه ما چقدر قدردان باشیم. آن مسئول چقدر وظیفه‌اش را درست انجام بدهد. هر کسی، طلبه و غیر طلبه، بازاری و غیر بازاری، چقدر وظیفه‌اش را درست انجام می‌دهد. اگر قدردان نباشد این نعمت از ما خدای ناکرده سلب خواهد شد.

بنابراین آقایان یا اصلاً چنین چیزی باورشان نمی‌آمد یا اینکه بالأخره الآن ما داریم آیات را می‌خوانیم، این آیات به خوبی ظهور در مسئله حکومت اسلامی دارد. ما الآن چند دسته از آیات را تا به حال بررسی کردیم. در تفسیر المیزان نکاتی وجود دارد که در هزار و چندصد ساله قبل نبوده، بگوئیم اینها را چون دیگران نگفتند شما هم باطل می‌گوئید؟! نمی‌شود چنین حرفی زد. اینها هم در قرآن و هم در روایات است. صاحب جواهر می‌گوید کسی که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد طعم فقه را نچشیده منتهی در دایره‌اش یک مقداری بحث بوده، ولی اصل ولایت فقیه را همه قبول دارند.

همین عبارت الاسلام هو الحکومه که امام فرموده است هم به خوبی تفسیر و تبیین نشده است. مرحوم امام رضوان الله علیه زمانی که در قم بیع را هم گفته بودند، چون مرحوم آیت الله طاهری خرم آبادی رضوان الله علیه تحریرات بیع ایشان را نوشتند و چاپ شده. دوباره که نجف رفتند آنجا نوشتند، یعنی بین سال 1343 و 1357، الآن 50 سال از این عبارت می‌گذرد، همین عبارت هم نیامدند درست معنا کنند! چه کسی نیامده؟ حوزوی‌ها نیامدند درست معنا کنند. چون غیر از حوزوی کسی از عهده‌اش برنمی‌آید. این یک عبارت فقیه است و ما توقع داریم که همه آیات جزئیات قرآن استخراج شده باشد؛ این بحث حکومت واقعاً بحث مهمی است و ما باید اول مسئله‌ی قرآنی‌اش را بگوئیم. یک مسئله به این مهمی را نمی‌شود قرآن مطرح نکرده باشد. کما اینکه بحث مهدویت که پایان کار دنیاست، یعنی پایان تمام ارسال رسل و انزال کتب، تکوین و تشریع، همه‌اش به قضیه‌ی مهدویت فتح می‌شود. من یک وقت فکر کردم که این را باید از قرآن بیرون بیاوریم که بحث مفصلی دارم راجع به آیات مهدویت در قرآن که یکیش آیه 55 سوره نور است. البته متأسفانه هنوز چاپ نشده. ما می‌خواهیم برای مهدویت به بعضی از روایات تمسک کنیم و بعد هم بگویند این روایت خبر واحد است، سندش ضعیف است. باید قبل از روایات بیائیم اساس اینکه یک زمانی یک وعده‌ی الهی وجود دارد، همین آیه‌ای که الآن می‌خوانیم، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَكُنْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْبَيْتُ الْمَقْدِسُ الَّذِي كَرَّمُوا بِمَقَرِّهِ عَلَى الْبَنِي إِسْرَءِيلَ أَن يَكُونُوا لَهُ مَقَدِسًا وَإِنَّا بَازِلُونَ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَفَتُلْهِىَ عَنْ مَوَٰعِدِ اللَّهِ الَّتِي يَعِدُكُمْ بِهَا وَإِنَّمَا تَذَكَّرُونَ أَفَتُلْهِىَ عَنْ مَوَٰعِدِ اللَّهِ الَّتِي يَعِدُكُمْ بِهَا وَإِنَّمَا تَذَكَّرُونَ أَفَتُلْهِىَ عَنْ مَوَٰعِدِ اللَّهِ الَّتِي يَعِدُكُمْ بِهَا وَإِنَّمَا تَذَكَّرُونَ [31] این مربوط به اصحاب حضرت حجت (عج) است، «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» [41] همه‌ی اینها مربوط به آن زمان است. لذا باید با قرآن بیشتر کار کنیم، همین مباحث حکومت را بیشتر باید از قرآن استفاده کرد.

مرحوم آقای طباطبائی این آیه را فرمودند که تا زمان ما مصداق پیدا نکرده، مربوط به یک مجتمع صالح است. حتی اصرار دارند که این «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یک وعده‌ای به یک گروه است که یک زمانی یک گروه صالحی خدا برایشان استخلاف قرار می‌دهد. خدا دینی قرار می‌دهد که محور همه امور آنها باشد، یک امنیتی قرار می‌دهد و این گروه و مردم در آن زمان «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا». و تأکید دارند که اصلاً بحث شخص خاص نیست. می‌فرمایند این گروه در زمان حضرت حجت است ولی باز می‌خواهند بگویند آیه مربوط به خود شخص حضرت حجت (عج) نیست. تعبیرشان این است که مراد از لیستخلفنهم عقد مجتمع مؤمن صالح منهم یرثون الارض کما ورثه الذین من قبلهم من الامم الماضین اولی القوة و الشوكة و هذا الاستخلاف قائم بمجتمعهم من دون أن يختص بأشخاص خاصة، اما ارادة الخلافة الالهية بمعنى الولاية على المجتمع کما کان لداود. اینجا ایشان تصریح کرده بود خلافتی که داود داشت خلافت تشریعی است. این خلافت الهیه خلافت تشریعی است و سلیمان و یوسف و هی السلطنة الالهية فمن المستبعد أن يعبر عن انبياء الكرام بلفظ الذین من قبلهم. ایشان می‌فرماید اگر اینطور باشد لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم. بعد هم این را بخواهیم بر داود و یوسف و سلیمان تطبیق کنیم! می‌فرماید دأب قرآن این نیست که از انبیای گذشته با «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یاد کند. قرآن وقتی می‌خواهد انبیای قبل را بگوید، می‌فرماید: «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ»^[5] «رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي»^[6] این تعبیر را دارد ولی برای انبیای گذشته «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» نمی‌آورد.

سؤال از مرحوم آقای طباطبائی این است که مجتمع صالح بدون رئیس صالح می‌شود؟ بگوئیم خدا یک مجتمعی که این مجتمع صالح هستند ولی بحث استخلاف نیست، بحث استخلاف نیست آیا خود مجتمع را خدا مستخلف قرار داد؟ اینجا دارد «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»، مجتمع را ایشان می‌خواهند بگویند مستخلف قرار داد. هر کسی اینجا خلیفه تشریعی خداست یعنی در یک زمانی می‌آید یک میلیون آدم را خدا هر کدام را خلیفه و سلطنت الهیه می‌دهد، ایشان می‌گویند نه، نمی‌گوئیم سلطنت الهیه، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» یعنی مجتمع صالح است. این خیلی خلاف ظاهر آیه است، یعنی آمدند استخلاف را به مجتمع صالح معنا فرمودند. استخلاف همان ظهور در اعطاء الخلافة الالهية است منتهی از باب اهمیت یا از باب تکریم بگوئیم وقتی یک نفر از خود شما، یعنی از قول صلحا، از اتقیا، وقتی او رئیس شد انگار همه‌تان رئیس شدید، این اضافه‌ی «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» یعنی یک کسی را خدا خلیفه و به اعطای خلافت الهیه می‌کند و در نتیجه خودتان آقای خودتان می‌شوید شبیه آنچه امام در همین نظام اسلامی می‌فرمود، این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» خیلی خلاف ظاهر است که ما بیائیم بقوم و مجتمع، مؤمن، صالح... پس این اولین اشکالی است که بر فرمایش ایشان داریم که شما خیلی خلاف ظاهر معنا می‌کنید. استخلاف اعطاء الخلافة الالهية است و این نمی‌تواند متعدد باشد یعنی خدا وعده می‌دهد به این «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که اینها را خلیفه قرار بدهد، یعنی یک کسی که معصوم باشد از همه اینها بالاتر باشد او را به عنوان ولی و رئیس قرار می‌دهد و در حقیقت مثل «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»^[7] به این معنا نیست که همه‌شان امام باشند، یک نفرشان امام می‌شود و به برکت او بقیه این عنوان را احتراماً پیدا می‌کنند.

پس این خیلی خلاف ظاهر است و عرض کردم هر چه ما دقت کردیم و گفتیم یک اضطرابی در فرمایش ایشان وجود دارد، از یک طرف می‌خواهند مسئله را روی قوم ببرند و از طرف دیگر می‌گویند آیه ظهوری در شخص حضرت حجت (عج) ندارد؛ این یک نکته. تکمیلش اگر حیاتی بود ان شاء الله هفته آینده.

[2]. اعراف/ 179.

[3]. حج/ 41.

[4]. توبه/33؛ و فتح/ 27؛ و صف/9.

[5]. آل عمران/ 184؛ و انعام/ 34؛ و فاطر/4.

[6]. آل عمران/ 183.

[7]. قصص/ 6.